

«بسمه تعالی»

پیشگویی پدرپولدار

نویسنده:

رابرت کیوساکی

شارون لچتر

مترجم:

عفت عالی مراد خرم آباد



سرشناسه: کیوساکی، رابرت تی. ۱۹۴۷ - م. م.
 Kiyosaki, Robert T.
 عنوان و نام پدیدآور: پیشگویی پدر پولدار / نویسنده رابرت کیوساکی، شارون لیچر؛ مترجم عفت عالی مرادخرم آباد.
 مشخصات نشر: تهران: طاهریان، ۱۳۹۸.
 مشخصات ظاهری: ۵۲۰ ص؛ ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س.م.
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۲۶-۰۲-۰
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 یادداشت: عنوان اصلی: Rich dad's prophecy : why the biggest stock market crash in history is still coming-- and how you can prepare yourself and profit from it.
 موضوع: امور مالی شخصی
 موضوع: Finance, Personal
 موضوع: بازنشستگی - درآمد
 موضوع: Retirement income
 موضوع: سرمایه‌گذاری
 موضوع: Investments
 موضوع: بورس
 موضوع: Stock exchanges
 شناسه افزوده: لیچر، شارون ال.
 شناسه افزوده: Lechter, Sharon L.
 شناسه افزوده: عالی مراد خرم آباد، عفت، ۱۳۶۶ - مترجم
 رده بندی کنگره: HG ۱۷۹
 رده بندی دیویی: ۳۳۲/۰۲۴



«پیشگویی پدر پولدار»

● **مؤلف:** رابرت کیوساکی - شارون لیچر ● **مترجم:** عفت خدامراد خرم آباد
 ● **ناشر:** انتشارات طاهریان ● **نوبت چاپ:** اول ● **سال چاپ:** ۱۳۹۸
 ● **تیراژ:** ۳۰۰ جلد ● **تایپ، صفحه‌بندی و طرح جلد:** آرزو خسروپور ● **قیمت:** تومان
 ● **چاپ و صحافی:** اسلامی ● **شابک:** ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۲۶-۰۲-۰

آدرس: میدان انقلاب، خیابان کارگر جنوبی، خیابان لبافی نژاد، پلاک ۲۶۶، طبقه چهارم، واحد ۱۱
 تلفن: ۶۶۹۷۰۷۶۷-۶۶۴۹۲۷۳۳ تلفکس: ۶۶۹۷۴۱۵۲ www.Taherianpress.com
 با تشکر از همراهی هوشمندانه شما خواننده محترم، به اطلاع می‌رساند برای بهره‌گیری از تسهیلات و خدمات نوین حمایتی انتشارات طاهریان و همچنین شرکت در قرعه‌کشی خوانندگان ویژه مجموعه کتاب‌های به سوی موفقیت، لطفاً حتماً عدد ۱ را به شماره ۰۶۶۴۹۲۷۳۳ ارسال کنید تا یکی از برندگان ما باشید.

فهرست

بخش ۱: آیا افسانه پایان یافته است؟

- فصل ۱: تغییر در قانون... تغییر در سرنوشت آینده..... ۲۱
- فصل ۲: قانونی که دنیا را تغییر داد..... ۴۱
- فصل ۳: آیا آمادگی رویارویی با دنیای واقعی را دارید؟..... ۶۱
- فصل ۴: کابوس آغاز می‌شود..... ۱۰۱
- فصل ۵: مفروضات مالی شما چیست؟..... ۱۲۷
- فصل ۶: صرف اینکه سرمایه‌گذاری کنید به این معنا نیست که شما یک سرمایه‌گذار هستید..... ۱۵۹
- فصل ۷: همه باید سرمایه‌گذار شوند..... ۱۷۹
- فصل ۸: علت مشکل..... ۱۹۷
- فصل ۹: طوفان گسترده..... ۲۱۷

بخش ۲: ساخت کشتی

- فصل ۱۰: چگونه یک کشتی بسازید؟..... ۲۴۹
- فصل ۱۱: بدست گرفتن کنترل کشتی..... ۲۷۱

فصل ۱۲: کنترل شماره ۱: کنترل بر روی خودتان.....	۲۸۷
فصل ۱۳: کنترل شماره ۲: کنترل احساسات خود.....	۳۳۵
فصل ۱۴: چگونه من کشتی ام را ساختم؟.....	۳۵۳
فصل ۱۵: کنترل شماره ۳: کنترل بهانه های خود.....	۳۷۱
فصل ۱۶: کنترل شماره ۴: کنترل دیدگاه خود.....	۳۸۹
فصل ۱۷: کنترل شماره ۵: کنترل قوانین.....	۴۰۹
فصل ۱۸: کنترل شماره ۶: کنترل مشاوران خود.....	۴۴۱
فصل ۱۹: کنترل شماره ۷: کنترل بر زمان خود.....	۴۵۱
فصل ۲۰: کنترل شماره ۸: کنترل بر سرنوشت خود.....	۴۷۵
نتیجه گیری.....	۴۸۵
ضمیمه ۱: قانون اریسا.....	۴۹۵
ضمیمه ۲: درباره دیو استیفنز در مدارس.....	۵۰۱

مقدمه

نوح و کشتی

پدر پولدارم اغلب می‌گفت: «اگر می‌خواهید صاحب یک کسب‌وکار پررونق یا سرمایه‌گذار شوید، باید داستان نوح و کشتی را درک کنید.» اگر چه پدر پولدار خودش را به عنوان پیامبر ندیده بود، اما با پشتکار برای بهبود توانایی‌اش جهت درک آینده تلاش می‌کرد. او اغلب در آموزش پسرش و من به عنوان صاحبان کسب‌وکار و سرمایه‌گذارانی که می‌توانند آینده را نیز ببینند، می‌گفت: آیا می‌توانید درک کنید که چقدر باور و ایمان لازم است تا حضرت نوح به سمت خانواده‌اش برود و بگوید، «خداوند به من گفته است که سیل عظیمی در حال وقوع است، بنابراین ما باید یک کشتی بسازیم.» سپس می‌خندید و می‌گفت: «آیا می‌توانید تصور کنید که همسرش، بچه‌ها و سرمایه‌گذاران چه چیزی به او گفته باشند؟ آنها ممکن است گفته باشند که: «اما ای نوح، جایی که زندگی می‌کنیم کویلر است. اینجا باران نمی‌بارد. در واقع، ما در معرض خطر خشکسالی هستیم. آیا مطمئن هستی که خداوند به تو گفته است که یک کشتی بسازید؟ جمع‌آوری سرمایه برای یک گروه سازنده کشتی کوچک در وسط بیابان امری دشوار است. آیا ساخت یک مسافرخانه، چشمه آبگرم و زمین بازی چوگان نسبت به ساخت یک کشتی بیشتر قابل درک نمی‌باشد؟»

نزدیک به سی سال، از زمانی که فقط نه سال داشتیم، پدر پولدار، پسرش و من را آموزش می‌داد تا صاحبان کسب‌وکار و افراد سرمایه‌گذاری باشیم. از آنجایی که ما بچه بودیم، او مرتباً از ابزارهای آموزشی بسیار ساده مانند بازی مونوپلی برای آموزش اصول سرمایه‌گذاری به ما استفاده می‌کرد. پدر پولدار همچنین از داستانهای رایج روزمره مانند داستان سه خوک کوچک برای بیان اهمیت ساخت خانه‌های مالی، از خانه‌های ساخته شده با آجر به جای گاه و چوب استفاده می‌کرد. او همچنین از داستانهای روزگاران گذشته، داستانهایی مانند داوود و جالوت استفاده می‌کرد تا به فرزندش و من قدرت نفوذ را آموزش بدهد، در این مواقع از اهرم قلاب سنگی داوود، به عنوان درسی یاد می‌کرد که چگونه یک مرد کوچک می‌تواند یک مرد بزرگ را شکست دهد... پدر پولدار در هنگام یادآوری اهمیت داشتن تصویری از آینده، اغلب می‌گفت: «همیشه به یاد داشته باشید که نوح بینایی داشت... اما او ایمان و شجاعتش را برای عملی کردن گفته‌های خداوند پیش از تصورش می‌پنداشت. بسیاری از افراد چشم‌اندازی برای خود تصور می‌کنند، اما همه مثل یکدیگر در ایمان و شجاعت ثابت قدم نیستند... ایمان و شجاعت برای عملی کردن رؤیاهایشان... بنابراین، تصور آنها نسبت به آینده همان نگاهشان به امروز است.» به عبارت دیگر، افراد بدون ایمان و شجاعت و بینش اغلب تغییرات در حال وقوع را نمی‌بینند... تا زمانی که خیلی دیر می‌شود.

پدر پولدارم خیلی نگران قانون مصوب سال ۱۹۷۴ میلادی موسوم به اریسا بود. او می‌گفت: «در زمان تصویب آن، بیشتر مردم حتی نسبت به

اریسا آگاهی نداشتند. حتی امروزه، بسیاری از مردم شاید نشنیده باشند که این قانون توسط کنگره تصویب شده و به امضای قانونی رئیس جمهور وقت آقای نیکسون رسیده است. تأثیر کامل این تغییر قانون به مدت بیست و پنج تا پنجاه سال... حتی مدتها بعد از رفتن من نیز، احساس نخواهد شد. ای کاش می توانستم به آنها بگویم که از همین الان آماده تغییر باشند... اما چگونه می توانم به آنها در مورد آینده بگویم؟»

در ماه ژانویه سال ۲۰۰۲ میلادی که مردم ایالات متحده آمریکا، همچنان از وقایع ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، شوکه بودند، ناگهان خبر ورشکستگی یکی از بزرگترین شرکتهای سهام تراشه آبی در آمریکا را دریافت کردند؛ اما بیش از خبر ورشکستگی، خبرهایی که پشت بسیاری از افراد هم نسل من را لرزاند، نسلی که بین سالهای ۱۹۴۶ و ۱۹۶۴ میلادی به دنیا آمده اند، این واقعیت بود که بسیاری از کارمندان شرکت انرون، کل پس انداز بازنشستگی خود را از دست داده اند. برای اولین بار، میلیون ها بیبی بومر کم کم این مسئله را درک کردند که یک برنامه (k) ۴۰۱، آیرا و دیگر برنامه های این چنینی که پر از صندوق های سرمایه گذاری مشترک و سهام شرکت هستند، آنقدر که آنها تصور می کردند یا توسط برنامه ریز مالی به آنها گفته شده بود، برنامه ای مطمئن نیستند. میلیون ها بیبی بومر^۱ با هزاران نفری که برای شرکت

^۱ کودک نسل انفجار یا بیبی بومر کسی است که در دوره انفجار جمعیت پس از جنگ جهانی دوم، یعنی در حد فاصل سال های ۱۹۴۶ و ۱۹۶۴ زاده شده باشد.

انرون کار می‌کردند در این موضوع مشترک بودند. فروپاشی شرکت انرون زنگ هشدار برای اشخاصی بود که با ترسی که داشتند و درک این امر که زمان بازنشستگی شان ممکن است آنطور که فکرش را می‌کنند، امن نباشد. اینجاست که پیشگویی پدر پولدار به حقیقت می‌پیوندد.

یک شبکه تلویزیونی محلی با من تماس گرفت و از من خواست که اگر تمایل دارم درباره تأثیر ورشکستگی شرکت انرون، به عنوان رئیس سابق صنعت نفت و گاز توضیحاتی ارائه دهم. محقق جوان جذاب تلویزیون از من پرسید: «آیا ورشکستگی شرکت انرون یک رویداد جداگانه است؟»

پاسخ من این بود که: «ورشکستگی شرکت انرون یک موضوع غیرقابل درک است اما یک مورد جداگانه نیست.» در ادامه گفتم: «تعجب می‌کنم که رسانه‌ها چرا به افراد مشغول در شرکت‌های سیسکو، ویاکوم، موتورولا و غول‌های دیگر توجه نمی‌کنند. شرکت‌های بسیاری مشابه شرکت انرون وجود دارند که درصد قابل توجهی از کارمندانشان حقوق بازنشستگی شان با سهام شرکت کارفرمایان گره خورده است، اگرچه به اندازه شرکت انرون ممکن است در چشم نباشند.»

مجری تلویزیون پرسید: «منظورتان چیست؟»

«منظور من این است که فاجعه شرکت انرون باید یک ندای هشداردهنده برای مردم باشد. یک ندای هشداردهنده برای آنهایی است که بدانند برنامه (k) ۴۰۱ یک برنامه تمام و عیار و بی‌نقص نیست... زیرا که ممکن است همه چیز را قبل از بازنشستگی از دست بدهید... صندوق‌های

سرمایه‌گذاری مشترک مطمئن نیستند... حتی اگر اقدامات متنوعی داشته باشید.»

او با اندکی عصبانیت جا خورده و پرسید که: «منظور شما این است که سرمایه‌گذاری‌های مشترک امن و مطمئن نیستند؟ حتی اگر اقدامات متنوعی داشته باشید؟» اگرچه او برای شرکت انرون کار نمی‌کرد، اما حس کردم که انگار بر روی انگشتان پایش، پا گذاشته‌ام.

من به جای اینکه وارد بحث در مورد صندوق‌های سرمایه‌گذاری مشترک و اقدامات متنوع بشویم، گفتم: «من در چهل و هفت سالگی بازنشسته شدم بدون اینکه سهم واحدی از سهام یا صندوق سرمایه‌گذاری مشترک داشته باشم. برای من، صندوق‌های سرمایه‌گذاری مشترک و سهام بسیار ریسک‌پذیر هستند، حتی اگر اقدامات متنوعی داشته باشید. روش‌های بهتری برای سرمایه‌گذاری برای زمان بازنشستگی‌تان وجود دارد.»

او پرسید: «آیا شما می‌گویید که در سهام، صندوق‌های سرمایه‌گذاری مشترک و اقدامات متنوع سرمایه‌گذاری نکنید؟»

پاسخ دادم: «نه» من به کسی نمی‌گویم که هیچ کاری انجام ندهد. من فقط می‌گویم که من در اوایل زندگی بدون هیچ سهمی از سهام یا صندوق سرمایه‌گذاری مشترک - یا انجام کارهای متنوع در صندوق‌های سرمایه‌گذاری بازنشسته شده‌ام. اگر می‌خواهید در سهام و صندوق‌های سرمایه‌گذاری مشترک سرمایه‌گذاری کنید و تنوع‌طلب هستید، ممکن است این امر برای شما مناسب باشد... ولی برای من نه.

زن جوان گفت: «ما باید به آگهی بازرگانی ببینیم.» «از شما متشکرم که مهمان برنامه ما بودید.» او با من دست داد و سریع به سمت دوربین رفت و شروع به صحبت در مورد مزایای یک کرم ضد چین و چروک جدید کرد.

مصاحبه بیش از حد انتظار طول کشیده بود. به نظر می‌رسید وقتی صحبت از شرکت انرون گرفته تا استراتژی‌های سرمایه‌گذاری شخصی احتمالی خانم مجری تلویزیون به تبلیغ کرم ضد چروک منتقل شد برای بحث کردن نه تنها برای مجری تلویزیون بلکه برای هزاران بیننده به موضوعی دلپذیر تر تبدیل شد. موضوع بازنشستگی مبحث آسانی نبود. یکی از نتایج در نظر گرفته شده از قانون اریسا تشویق افراد به پس انداز برای زمان بازنشستگی خود بود. این امر یک رویکرد سه جانبه را برای تأمین بودجه بازنشستگی تشویق می‌کند:

۱. تأمین اجتماعی

۲. پس‌اندازهای شخصی کارگر

۳. یک برنامه بازنشستگی شرکتی برای پرداخت مستمری بازنشستگی برای کارمندان، از پول معین کنار گذاشته شده پرداخت می‌کند.

در پنجم ماه می سال ۲۰۰۲ میلادی، مقاله‌ای در واشنگتن پست با عنوان «چالش‌های مطرح شده برای تغییرات مستمری بازنشستگی» این رویکرد سه جانبه را با یک کرسی سه پایه مقایسه کرد:

آخرین باری که به اولین پایه، یعنی تأمین اجتماعی توجه کردیم، همچنان برقرار بود، اگرچه کمی بی‌ثباتی در آن به چشم می‌خورد که به

علت ضمانت‌نامه‌هایی با درآمد مشمول مالیات، افزایش سن بازنشستگی، وضع مالیات برای برخی مزایا و سایر موارد هدف اصلی از وجود تأمین اجتماعی را دور می‌کرد... .

همه برنامه‌های موفق پس‌انداز نوشته شده و ثبت شده توسط کنگره - مانند (k) ۴۰۱، (b) ۴۰۳، آیرا، سپ-آیرا، کئوگز- به طور حتم برای تقویت پایه دوم، یعنی پس‌انداز کارگران، به تأمین کردن مستمری بازنشستگی بیشتر و طولانی‌تر در همه شرایط وابسته است. مزایای مالیاتی شرکت‌های وابسته به برنامه‌های تحت حمایت مالی شرکت - که عمدتاً با نقدینگی شخصی کارگران تشکیل می‌شود - برای تقویت یا حتی جایگزین کردن پایه سوم کرسی، دلالت دارند. آنها به جای تشویق پس‌انداز در کارمندان، این شرکتها را قادر ساخته‌اند که برنامه‌های سنتی مستمری بازنشستگی را به شدت محدود کنند.

همه اینها بدان معنی است که: ریزبین باشیم، یعنی یک کرسی سه پایه که فقط دارای دو پایه است!

بنابراین در نتیجه قانون اریسا، مردم به یک باره مسئولیت برنامه ریزی بازنشستگی خود را بر عهده گرفتند و آن را از کارفرما به کارمند منتقل کردند - بدون آنکه آموزش مالی لازم برای کمک به کارمندان جهت برنامه ریزی موفق وجود داشته باشد. به طور ناخودآگاه، هزاران نفر از برنامه ریزان مالی به سرعت آموزش دیده بودند تا میلیون‌ها نفر را «برای سرمایه‌گذاری بلند مدت، خرید و نگه‌داری و تنوع بخشیدن» آموزش دهند. بسیاری از این کارمندان هنوز درک نمی‌کنند که درآمدها در دوران بازنشستگی کاملاً به توانایی آنها برای

سرمایه‌گذاری عاقلانه در زمان فعلی بستگی دارد. اگر پیشگویی پدر پولدار درست باشد... برای میلیون‌ها نفر، اما نه همه مردم، این مشکل فقط در بیست و پنج سال آینده بدتر خواهد شد. به نظر می‌رسد که پیشگویی پدر پولدار واقعیت دارد.

رکود و رونق عظیم

این کتاب برای بیان غم و اندوه و عذاب نیست. این کتاب در واقع برای بیان رکود و رونق است. در اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی و در دهه ۱۹۸۰ میلادی پدر پولدار به پسرش و من قانون اریسا را یادآوری کرد. او گفت: مواردی از قبیل، «همیشه مراقب تغییرات در قانون باشید. هر وقت قانونی تغییر می‌کند، آینده نیز تغییر می‌کند. اگر شما برای تغییر در قانون آماده باشید، زندگی خوبی خواهید داشت. اگر به تغییرات در قانون توجهی نکنید، ممکن است خود را مانند راننده اتومبیلی تصور کنید که نتواند علامت هشداردهنده در مسیر رو به جلو را ببیند... و به جای اینکه سرعتش را بکاهد تا به موقع سرعت اتومبیل را کنترل کند، به کار خود ادامه داده و خم شده تا رادیو را روشن کند که نمی‌تواند روشن کند و اتومبیل از جاده منحرف شده و به سمت جنگل می‌رود.»

کسانی که کتابهای دیگر من را خوانده‌اند، ممکن است به یاد داشته باشند که در آن کتابها از قانون اصلاحات مالیاتی مصوب سال ۱۹۸۶ میلادی صحبت کرده‌ام. این تغییر در قانون، تغییر دیگری در قانون بود که پدر پولدار به من هشدار می‌داد که به آن توجه کنم. بسیاری از مردم به این تغییر توجهی نکردند و ارزش عدم آگاهی آنها میلیاردها دلار

برآورد شده است. به نظر من، این تغییر قانون در سال ۱۹۸۶ میلادی نقش مهمی در سقوط صنعت پسانداز و وام و یکی از بزرگترین سقوطهای ارزش بازار املاک و مستغلات بود و نیز دلیلی است برای متخصصان تحصیل کرده مانند پزشکان، وکلا، حسابداران و معماران که نمی‌توانند از بسیاری از مزایای قانون مالیات تاجران مانند من لذت ببرند. همانطور که پدر پولدار گفته است، «همیشه مراقب اعمال تغییر در قانون باشید. هر بار که قانونی تغییر می‌کند، آینده نیز تغییر می‌کند.»

میلیون‌ها نفر به دلیل قانون اریسا، این تغییر کمتر شناخته شده در قانون، بر زندگی مالی‌شان تأثیر منفی گذاشته خواهد شد. برای بعضی افراد، این تغییر قانون بهترین اتفاقی بود که تاکنون برایشان اتفاق افتاده است. به همین دلیل می‌گویم که این کتاب برای بیان عذاب و غم و اندوه نیست بلکه کتابی برای رکود و رونق عظیم است. برای کسانی که خودشان را گول می‌زنند و فکر می‌کنند که آینده‌شان همانند امروز خواهد بود، من نگران هستم چون که آنها ممکن است به همان وضعیتی دچار شوند که بسیاری از کارمندان شرکت انرون به آن دچار شدند ... و در نهایت سابقه کاری خود را بدون هیچ پشتوانه‌ای برای بازنشستگی به پایان برسانند. آنهایی که هوشیار و آگاه هستند بدلیل این که می‌دانند که آینده همیشه تغییر می‌کند و برای تغییرات آینده آماده می‌شوند، آینده بسیار درخشان خواهد بود، حتی اگر بر اثر سقوط ناشی از این تغییر در قانون، بزرگترین سقوط بازار سهام در تاریخ رخ دهد.

یکی از درس‌های اصلی پدر پولدار از داستان نوح و کشتی این نبود که هر یک از ما سعی کنیم پیامبر شویم. پدر پولدار به جای اینکه ما را به

داشتن گوی‌های بلورین و تبدیل شدن به ثروتمندانی حرفه‌ای آموزش دهد، از داستان نوح و کشتی به عنوان درسی جهت هوشیاری و آمادگی برای آینده استفاده می‌کرد. او می‌گفت: «دقیقاً همانطور که یک ملوان به طور مداوم مراقب علائم تغییر وضعیت آب و هوای آینده است، یک صاحب کسب‌وکار و سرمایه‌گذار باید برای هر چیزی که در پیش است هوشیار و آماده باشد. صاحبان کسب‌وکار و سرمایه‌گذاران باید مانند ملوانان فکر کنند و قایق کوچکشان را در اقیانوسی بزرگ هدایت کنند... آمادگی برای احتمال وقوع هر چیزی.»

این کتاب برای این امر نوشته نشده است که بگوید پیشگویی پدر ثروتمند به حقیقت خواهد پیوست. بلکه این کتاب برای ارائه شش نکته اصلی نوشته شده است:

۱. برای یادآوری کردن به همه ما جهت آمادگی و اشاره به برخی از علائم هشداردهنده که طبق گفته پدر پولدار باید به آنها توجه کنیم. در این کتاب با عیب و نقص قانون اریسا آشنا خواهید شد؛ به عبارت دیگر، در داخل این قانون کمتر شناخته شده یک نقص کمتر شناخته شده‌تری نیز وجود دارد... نقص کوچکی که به گفته پدر پولدار، بزرگترین سقوط بازار سهام را در تاریخ جهان به دنبال دارد.

۲. دیدن دنیای امروز با چشم‌انداز مالی واقعی. پدر پولدار راهنمایی‌های خود را از حقایق استواری، مانند تغییر در قانون و نقص در قانون برگرفته است. او همچنین از واقعیت‌های آماری استفاده کرده است، واقعیت‌هایی مانند این واقعیت که ۷۵ میلیون نفر از نسل بیبی بومر و ۸۳ میلیون نفر از مهاجران قانونی و غیرقانونی وجود دارند که پیرتر

می‌شوند و بیشتر آنها نسبت به والدین‌شان بیشتر عمر می‌کنند. او سپس این سؤال را خواهد پرسید که چه تعداد از این بیبی بومرها دارایی‌های کافی دارند که بتوانند بازنشسته شوند؟ برآوردهای محافظه‌کارانه نشان می‌دهد که امروز کمتر از ۴۰ درصد از بیبی بومرها به اندازه کافی دارایی دارند.

اگر دولت آمریکا برای پرداخت نیازهای مالی و پزشکی این بیبی بومرها در پیری، مالیات‌ها را افزایش دهد، چه اتفاقی برای اقتصاد آمریکا می‌افتد؟ آیا می‌تواند نقش رهبری خود را در جهان حفظ کند؟ اگر دولت برای پرداخت حق سالخوردگان مالیات را افزایش دهد، آیا می‌توانیم گوی سبقت را در جهان همچنان در دست داشته باشیم و به پرداخت حقوق ماهیانه ارتشی نیرومند ادامه دهیم؟ هنگامی که مالیات‌ها افزایش می‌یابد، شرکت‌ها ممکن است در جستجوی کشورهای که مالیات کمتری دارند، کشور را ترک کنند. اگر چین از لحاظ اقتصادی از ایالات متحده به عنوان بزرگترین اقتصاد جهان عبور کند چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا می‌توانیم دستمزدها را بالا نگه داریم زمانی که کارگر چینی همان کار را با نرخ کمتر انجام می‌دهد؟ بنابراین پدر پولدار به من و پسرش آموزش داد تا پیش‌بینی‌های آینده‌مان را بر اساس واقعیت‌های امروز بنا کنیم.

۳. از خودتان بپرسید که آیا واقعاً برای آینده آماده هستید یا خیر. من نمی‌گویم پیشگویی پدر پولدار به حقیقت می‌پیوندد، زیرا پدر پولدار خودش را فردی با قدرتهای ذهنی خاص یا دارای گوی بلورین یا ارتباط ویژه‌ای با خدا نمی‌بیند. این نکته این سؤال را در ذهن شما ایجاد

می‌کند: «که اگر پیشگویی پدر پولدار درست باشد آیا آمادگی مواجهه با آن را دارید؟» به عبارت دیگر، اگر یک زمانی مثلاً از الان تا سال ۲۰۲۰ میلادی، بزرگترین سقوط بازار سهام در تاریخ روی دهد، اوضاع مالی شما چطور خواهد شد؟ آیا وضعیت شما بهتر خواهد شد یا دچار وضعیت بدتری خواهید شد؟ اگر این سقوط بازار رخ دهد، آیا برای رودررو شدن با آن آماده هستید یا این موضوع وسیله‌ای برای نابودی شما خواهد شد؟

۴. ارائه ایده‌هایی در مورد آنچه که می‌توانید انجام دهید تا برای بزرگترین سقوط بازار سهام در تاریخ بشر آماده شوید. اگرچه برخی از این ایده‌ها در کتابهای قبلی من ذکر شده‌اند، اما من در مورد آنچه که می‌توانید در حال حاضر انجام دهید، به جزئیات بیشتری خواهم پرداخت و از همه مهم تر اینکه چرا در حال حاضر انجام اقدامات پیشگیرانه ضروری است.

۵. برای اینکه به شما اطلاع دهیم که ممکن است تا سال ۲۰۱۰ میلادی اتفاقی بیافتد تا شما آمادگی داشته باشید. در حقیقت، در این کتاب متوجه خواهید شد که چرا این فرصت‌ها بسیار خوب هستند و از امسال تا سال ۲۰۱۰ میلادی، یک رونق عظیم در بازار سهام وجود خواهد داشت... پیشرفتی عظیم قبل از ورشکستگی بزرگ اتفاق خواهد افتاد؛ بنابراین حتی اگر امروز چیزی نداشته باشید و تنها آمادگی داشته باشید، ممکن است یک مورد دیگر را در بازار گاو نر هدف بگیرید مانند انحصار بازار بزرگ گاو نر که بین سالهای ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۰ میلادی در دست داشتیم.

۶. در نهایت، برای اینکه به شما اطلاع دهیم که اگر به طور فعال آماده‌گی داشته باشید، احتمالاً از نظر مالی وضعیت بهتری خواهید داشت؛ به عبارت دیگر، اگر از حالا برنامه‌ریزی کرده و به آن عمل کنید و آماده شوید، ممکن است آینده مالی شما بسیار درخشان‌تر باشد حتی اگر بزرگترین سقوط بازار سهام در تاریخ جهان رخ ندهد. فعال بودن، تحصیل داشتن و آماده بودن بسیار بهتر از استراتژی مالی است که بیشتر مردم در هنگام سرمایه‌گذاری خود دارند... استراتژی غیرفعال «خرید، راکد ماندن و دعا کردن»... دعا می‌کند که بازار سهام رونق یابد و از هم نپاشد. البته افرادی که معتقدند بازار سهام فقط بالا می‌رود و هرگز سقوط نمی‌کند، احتمالاً به وجود خرگوش عید پاک نیز اعتقاد دارند.

داستان نوح و کشتی داستانی عالی از یک پیامبر بزرگ است... پیامبری که بینش، ایمان و شجاعت فوق‌العاده‌ای داشت. این کتاب به شما یاد نخواهد داد که یک پیامبر باشید... اما معتقدم این باور به شما اطمینان می‌دهد که فارغ از اینکه بزرگترین سقوط بازار سهام در تاریخ رخ می‌دهد یا خیر، آینده اقتصادی روشن‌تری در دسترس شما و عزیزان شما خواهد بود؛ بنابراین این کتاب قرار نیست که یک گوی بلورین باشد، بلکه قصد دارد که به شما یاد دهد که بیشتر از هر فرد دیگری برای هر اتفاقی هوشیار و آماده باشید... خوب یا بد؛ به عبارت دیگر، برای این است که بتوانید کنترل بیشتری بر آینده مالی خود داشته باشید. همانطور که پدر پولدار گفته است، «نکته داستان نوح و کشتی این نیست که نوح حق داشت، بلکه نوح ایمان و جسارت داشت و برای هر اتفاقی

که قرار بود روی دهد، او آماده بود... حتی یک سیل عظیم در وسط بیابان... سیلی که بقیه جهان را نابود کرد.»

توجه: قانون اریسا به ایجاد برنامه بدنام (k) ۴۰۱ و همچنین سایر برنامه‌های بازنشستگی در آمریکا کمک کرده است. کشورهای دیگر نیز برنامه‌های مشابهی دارند. آنها فقط نام‌های متفاوتی دارند. مثلاً:

۱. در استرالیا از آن به عنوان «برنامه‌های بازنشستگی» یاد می‌شوند.

۲. در کانادا طرحی مشابه برنامه RRSP نامیده می‌شود.

۳. در ژاپن نیز به این طرح برنامه (k) ۴۰۱ گفته می‌شود.

پیشگویی پدر پولدار

- اشتباه در قانون اریسا.
- چگونه قانون اریسا اجازه داده است تا مشکلات مالی نسل ما بر روی پشتوانه نسل فرزندانمان قرار بگیرد.
- یک سقوط بزرگ در بازار سهام رخ خواهد داد - هرچند تعیین زمان دقیق آن دشوار است، اما وقوع آن اجتناب‌ناپذیر است.
- تنها راه آمادگی و سود بردن از ورشکستگی، داشتن دانش مالی و بدست گرفتن کنترل امور مالی خود است.
- استراتژی‌های مالی قابل اطمینانی برای کمک به آمادگی شما توضیح داده شده است.

بخش ۱

آیا افسانه پایان یافته است؟

یک روزی، هر فردی مجبور است که به مدرسه برود، نمرات خوبی بگیرد، یک شغل امن و مطمئن بیابد، کارمند وظیفه‌شناسی باشد، بازنشسته شود، به یک خانه کوچکتر دارای زمین گلف نقل مکان کند و پس از آن به خوبی و خوشی زندگی کند.

امروزه بسیاری از ما می‌دانیم که این داستان که یک روزی شروع می‌شود، و در پایان، آنها به خوبی و خوشی زندگی می‌کنند، چیزی جز یک افسانه نیست. مشکل این است که امروزه بسیاری از شاهزاده‌ها و شاه دخت‌های فعلی هنوز هم امیدوارند که این افسانه تمام نشده باشد... به این امید که برنامه ریزان مالی‌شان با «سرمایه‌گذاری بلند مدت، خرید

و پس انداز، تنوع در سرمایه» تا زمانی که آنها زندگی می‌کنند این افسانه را زنده نگه می‌دارند.

متأسفانه، همانطور که بیشتر سرمایه‌گذاران حرفه‌ای می‌دانند، افسانه‌های وابسته به بازار سهام همیشه پایان خوشی ندارند.

چه چیزی مهم‌تر از تبدیل شدن به یک سرمایه‌گذار ثروتمند است؟

زمانی که من در دهه ۱۹۶۰ میلادی بچه بودم، سرمایه‌گذاری تنها فعالیت ثروتمندان یا کسانی بود که می‌خواستند ثروتمند شوند. امروزه، همه ما نیاز به سرمایه‌گذاری برای چیزی بسیار مهم‌تر از ثروتمند شدن داریم. امروزه، چگونه با سرمایه‌گذاری هوشمندانه آینده خود را تعیین خواهید کرد...؛ و احتمالاً اگر زنده باشید و یا فوت کنید سطح زندگی آینده‌تان و همچنین امنیت مالی آینده‌تان چگونه خواهد بود؛ به عبارت دیگر، اگر شما از عهده تأمین مخارج زندگی بر بیایید و زمانی که مراقبت‌های پزشکی لحاظ شده باشد، چگونه با سرمایه‌گذاری هوشمندانه فعلی، در نهایت می‌توانید تعیین کنید که در آینده چطور به خوبی و خوشی زندگی کنید... و این امر بسیار مهم‌تر از سرمایه‌گذاری، صرفاً برای ثروتمند شدن است.

«رابرت کیوساکی»

فصل ۱

تغییر در قانون... تغییر در سرنوشت آینده

هم پدر پولدارم و هم پدر بی پولم در مورد رفاه کلی کارکنانشان بسیار نگران بودند. پدر واقعی ام، به عنوان سرپرست آموزش و پرورش ایالت هاوایی، ده ها هزار کارمند داشت که برای مراقبت از آنها، بر روی او حساب می کردند. پدر واقعی ام، مردی که من به آن پدر بی پول می گویم، آنقدر نگران وضعیت معلمانش بود که وقتی دیگر سرپرست آموزش و پرورش نبود، دوباره برای مذاکره جهت رفاه حال معلمانش، ریاست انجمن معلمان به نام HSTA شد که مخفف انجمن معلمان ایالت هاوایی می باشد.

پدر پولدارم نیز نسبت به کارمندانش بسیار نگران بود و از بسیاری جهات، او نسبت به پدرم بیشتر نگران کارمندانش بود. دلیل نگرانی بیشتر او این بود که کارمندان پدر بی پول من از حمایت مالی دولت و اتحادیه های معلمان محلی و ملی برخوردار بودند. کارمندان پدر پولدارم

از حمایت دولت و اتحادیه برخوردار نبودند. او اغلب می‌گفت: «ای کاش می‌توانستم آنچه را که می‌دانم و آنچه را که در آینده می‌بینم، به کارمندان خود راحت بگویم. ای کاش می‌توانستم اما می‌ترسم که آنها را بیشتر دچار دلهره و استرس کنم. به علاوه، مشکل اصلی این است که بیشتر آنها فاقد آموزش مالی اساسی هستند تا اینکه اولاً درک کنند که من چه می‌گویم و دوم اینکه بتوانند اقدامات اصلاحی را اتخاذ کنند. چگونه می‌توانم به کارمندان سخت‌کوش وفادارم بگویم که امروزه، فقط وظیفه‌شناسی و سخت‌کوش بودن کافی نیست؟ چگونه می‌توانم برای آنها توضیح دهم که امنیت شغلی در بلندمدت امنیت مالی آنها را برای بلندمدت تضمین نمی‌کند؟ چگونه می‌توانم به آنها درباره تغییر قانونی توضیح دهم که آینده‌شان را برای همیشه تغییر داده است؟ چگونه می‌توانم بدون ایجاد ترس و استرس به آنها توضیح دهم؟ چگونه می‌توانم در مورد آنچه که فکر می‌کنم ممکن است اتفاق بیفتد، با مردم فکرم را در میان بگذارم، در حالی که مطمئن نیستم که آیا این امر اتفاق خواهد افتاد یا نه؟»

همانطور که گفتم، هم پدر بی‌پولم و هم پدر پولدارم بسیار نگران کارمندانشان بودند. تفاوت این بود که پدر بی‌پولم، قدرت دولت و حمایت اتحادیه‌های معلمان را برای کمک به کارمندانش داشت. پدر پولدارم می‌دانست که کارمندانش در وضعیت نامساعدی قرار دارند و این موضوع او را بسیار نگران کرده بود. در سال ۱۹۷۴ میلادی یک تغییر عمده در قانونی از کشور امریکا ایجاد شد که طبق گزارش‌ها برای کمک به کارمندانی طراحی شده بود که برای افرادی مانند پدر پولدارم کار

می‌کردند. در حالی که بسیاری از مردم فکر می‌کردند در پشت این قانون جدید خبری عالی در راه است، پدر پولدار می‌توانست نقایص اصلی آن را ببیند. او می‌دانست که از بسیاری جهات، وضعیت بیشتر کارمندان در دراز مدت بهتر خواهد شد و می‌توانست تهدید فزاینده‌ای از بحران مالی را در آینده ببیند... یک فاجعه اقتصادی ناشی از تصویب این قانون در عمل.

در سال ۱۹۷۹ میلادی، زمانی که سی و دو ساله بودم و تمام تلاشم را می‌کردم تا کسب و کار خودم را سر پا نگه دارم. کسب و کار کیف پول ترکیبی از نایلون و ولکرو من، سریع‌تر از آنچه که انتظار می‌رفت رونق گرفت. تنها در عرض چند سال، صاحب شرکتی بزرگ با یک نیروی فروش در بیش از ۳۸۰ نمایندگی فروش مستقل فقط در خود ایالات متحده آمریکا بودیم. در سراسر جهان، هرگز متوجه نشدیم که چه تعداد از فروشندگان برای شرکت ما فروش داشته‌اند. مشکل این بود که ما محصولی جهانی داشتیم اما صاحب یک شرکت کوچک نوپا با تیم مدیریتی جوان بی‌کفایت بودیم. هنگامی که موفقیت و عدم صلاحیت در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند، در این صورت فاجعه چندان دور نمی‌باشد. گفته می‌شود که: «شما نمی‌توانید از روی یک کتاب درسی شنا کردن را یاد بگیرید.» من نیز این جمله را اضافه می‌کنم که: «شما نمی‌توانید با یک کتاب درسی یا در مدرسه کسب و کار را یاد بگیرید.» در سنین پایین‌تر، ما فقط چند درس ساده در مورد کسب و کار یاد می‌گیریم، درسهایی که تنها با تجربه کردن در عمل می‌توان آنها را یاد گرفت. به علاوه این

درس‌ها می‌توانند شما را از مسیر موفقیت دور کنند، برخی از درس‌های دیگری که من یاد گرفته‌ام، شامل:

۱. دوستان همیشه شرکای تجاری خوبی نیستند.
 ۲. یک شرکت می‌تواند سودآور باشد و همزمان درگیر مشکلات مالی جدی نیز باشد.
 ۳. چیزهای کوچکی، مانند نداشتن نخ به میزان کافی، می‌تواند کل کار را متوقف کند.
 ۴. مردم همیشه صورت‌حساب‌های خود را پرداخت نمی‌کنند، این امر بدان معنی است که شما همیشه نمی‌توانید صورت‌حساب‌ها را به موقع بپردازید. وقتی شما به آنها پولی پرداخت نمی‌کنید مردم شما را دوست ندارند.
 ۵. ثبت اختراعات و علائم تجاری جنبه‌های مهمی از یک تجارت موفق هستند.
 ۶. وظیفه‌شناسی می‌تواند یک امر پیش‌پاافتاده باشد.
 ۷. داشتن سوابق دقیق مالی و حسابداری ضروری است.
 ۸. شما به یک تیم مدیریتی قوی و نیز یک تیم قوی از مشاوران حرفه‌ای مانند وکلا و حسابداران نیاز دارید.
 ۹. برای ایجاد یک کسب‌وکار پول زیادی صرف می‌شود.
 ۱۰. نبود پول باعث نابودی یک کسب‌وکار نیست. دلیل این امر، بیشتر عدم تجربه در کسب‌وکار و عدم انسجام فردی می‌باشد.
- فهرست واقعی دروس بسیار طولانی‌تر است. تجارب موفقیت و شکست در جهان بسیار ارزشمند هستند. من چنین تجاربی را نه یک بار بلکه دو

بار تجربه کرده‌ام؛ و اگرچه نمی‌خواهم همه این مسیر را دوباره طی کنم، اما با این حال آماده هستم... زیرا اگر شما علاقمند باشید و نیز به حدی تواضع داشته باشید که از اشتباهات خود درس بگیرید، این درسها ارزشمند هستند. هر شکستی در کسب و کار به من نشان داد که چه چیزی را نمی‌دانستم و نیاز به یادگیری چه چیزی دارم... و این تجربه در یادگیری منجر به موفقیت‌های بعدی من شد.

در سال ۱۹۷۹ میلادی، من در یادگیری تجربیات به ندای درونم گوش دادم. اشتباهاتی در ذهنم داشتم و به دلیل بی‌کفایتی شخصی، خودم را در درونم دفن کرده بودم و نمی‌خواستم چیز بیشتری یاد بگیرم. میزان حماقت من بیشتر از یادگرفتن چیزهای جدید بود که با این وضعیت پدر پولدار مجبور می‌شد بیشتر به من گوشزد کند. در بهار سال ۱۹۷۹ میلادی، برای ملاقاتی عادی به دفتر کارش رفتم و صورت حساب‌های مالی شرکت را به او نشان دادم. با نگاهی به صورتحساب، پدر پولدار سرش را تکان داد و گفت: «شرکت شما سرطان مالی دارد... و می‌ترسم که این ایستگاه آخر باشد. شرکتی را که می‌توانست به یک شرکت ثروتمند و قدرتمند تبدیل شود، شما پسران آن را بد اداره کرده‌اید.»

مایک، پسر پدر پولدار، شریک شغلی من نبود، اما او در بیشتر جلسات مشاوره‌ای من با پدرش، مردی که من او را پدر پولدار می‌خوانم، حضور داشت. من و مایک در طول دوران دبیرستان بهترین دوستان هم بودیم، اما بعد از اتمام دانشگاه و بازگشت از جنگ ویتنام، از آنجایی که در اتحادیه‌های اقتصادی و تجاری کاملاً متفاوتی بودیم، حفظ دوستی نزدیک مشکل بود. در سال ۱۹۷۹ میلادی، مایک در حال بدست

گرفتن امپراتوری چند میلیون دلاری پدرش بود و من در حال از دست دادن کسب و کار چند میلیون دلاری بودم. وقتی مایک نگاهی به اوضاع مالی شرکت من انداخت، او نیز سرش را تکان داد و من احساس شرمندگی و خجالت کردم.

پدر پولدار با اشاره به بخشی از صورت حساب‌های مالی به من گفت: «این چیه؟»

به جایی که اشاره می‌کرد، نگاه کردم و گفتم: «این مبالغی است که ما به کارمندان و کارگزاران دولت برای پرداخت حقوق و مالیات بر حقوق صرف می‌کنیم.»

پدر پولدار با لحنی جدی گفت: «حالا به وضعیت موجودی خود نگاه کن، پولی وجود ندارد.» «چگونه می‌خواهی حقوق و دستمزد تهیه کنی و مالیات‌ها را بپردازی؟»

من در آن لحظه ساکت نشستم و هیچی نگفتم. خب ... من در شروع ضعف داشتم، «خب، وقتی ما برخی از مطالبات پیشین حساب‌های خود را جمع‌آوری کنیم، به اندازه کافی پول برای پرداخت به آنها خواهیم داشت.»

پدر پولدار گفت: «بیا جلو.» این حرف‌های بیهوده را به من تحویل نده. من استاد دانشگاه تو نیستم. من می‌توانم از روی منابع مالی شما ببینم که بیشتر مطالبات حساب‌هایتان بیش از ۱۲۰ روز تأخیر دارند. من و شما می‌دانیم که این افرادی که شما محصول را به آنها فروخته‌اید هرگز نمی‌خواهند به شما پولی بپردازند. راستش را به من بگو. با خودت روراست باش. شما ورشکسته شده‌اید. شما ورشکسته شده‌اید و حالا

می‌خواهید در پرداخت حقوق کارمندان و مالیات آنها کوتاهی کنید. شما برای حفظ شرکت خود از پول کارمندانان استفاده می‌کنید.»
من در دفاع از خود پاسخ دادم که: «اما این فقط یک مشکل اعتباری کوتاه مدت است. ما پول داریم. ما در سراسر ایالات متحده و جهان فروش داریم.»

«بله اما اگر نتوانید محصولی را تولید کنید و نتوانید آن را به موقع برای فروش تحویل دهید، فروش شما چه سودی خواهد داشت؟ من می‌توانم در این صورت حساب‌های مالی ببینم که مردم به شما پول بدهکار هستند و شما نیز پول مدیون هستید. شما به افرادی بدهکار هستید که مواد لازم را برای تولید محصولات خود از آنها تهیه می‌کنید. چه چیزی باعث می‌شود فکر کنید که کارپردازهایتان اعتبار بیشتری به شما خواهند داد؟»

«خب» من خواستم جواب دهم که پدر پولدار دوباره با عصبانیت حرفم را قطع کرد.

«کارپردازهای شما اعتبار بیشتری به شما نمی‌دهند. چرا آنها باید این کار را انجام دهند؟»

«خب، من دوباره می‌خواهم با آنها صحبت کنم.»

پدر پولدار گفت: «موفق باشی.» «ببین، چرا با حقیقت روبرو نمی‌شوی؟ تو و سه دلکی که با آنها شریک هستی، کسب و کار خود را نادرست مدیریت کرده‌اید... شما نمی‌دانید چه کار می‌کنید... شما بی‌کفایت هستید... و از همه بدتر، شما جرئت پذیرش هیچ یک از این موارد را ندارید. شما بچه‌ها وانمود می‌کنید که شبیه تجار هستید... اما وقتی من به

اوضاع مالی شما نگاه می‌کنم، شما پسرها یا کلاهبردار هستید و یا دلک. امیدوارم که دلک باشید... اما اگر تغییراتی ایجاد نکنید، شما دلک‌های کلاهبردار می‌شوید.» پدر پولدار در حالی که لب‌هایش را می‌گزید و به آرامی سرش را تکان می‌داد، گفت: «وام گرفتن از کارمندان به اندازه کافی زیان بار است. فقط به مالیات‌های قبلی که هنوز بدهکار هستید، توجه کنید. چگونه می‌خواهید حقوق آنها را بپردازید؟»

پدر پولدار از نه سالگی معلم من بوده است. او مردی بسیار دوست‌داشتنی و دلسوز بود، اما وقتی عصبانی می‌شد... او دیگر مرد مؤدبی نبود. این مبحث داغ به خصوص در مدیریت کسب‌وکار ساعت‌ها ادامه داشت. سرانجام، من قبول کردم که کار را تعطیل کرده، دارایی‌های باقی‌مانده را نقد کنم و از این پول برای پرداخت مالیات و حقوق کارمندان استفاده کنم.

پدر پولدار گفت: «در پذیرش عدم توانایی هیچ ایرادی وجود ندارد.» اما دروغ گفتن و تظاهر کردن به اینکه شما می‌دانید چه کار انجام می‌دهید بسیار اشتباه است. دروغ گفتن و وانمود کردن شما به این امر که می‌دانید چه کاری انجام می‌دهید عادت بدی است... و می‌خواهم همین حالا شما این عادت را ترک کنید. اگر می‌خواهید ثروتمند و موفق باشید، باید یاد بگیرید که حقیقت را زودتر افشا کنید، زودتر درخواست کمک کنید و بسیار متواضع باشید. جهان پر از افراد فقیر مغرور، تحصیل‌کرده و بی‌سواد است... افرادی که نمی‌توانند اعتراف کنند چیزی را نمی‌دانند. جهان پر از افرادی است که وانمود می‌کنند که زندگی می‌کنند و باهوش هستند... و این امر باعث می‌شود که آنها احمق به نظر

برسند. اگر می‌خواهید به سرعت یاد بگیرید، اولین قدم این است که هر چه زودتر اعتراف کنید که چیزی نمی‌دانید.

«آیا درس روزهای یکشنبه را در مدرسه به خاطر می‌آورید، درسی که بیان می‌کرد، خوشبختی برای افراد با حوصله و متواضعی هست که روزی مالک همه چیز می‌شوند؟ خود مسیر حرکت برای افراد ضعیف خوشبختی نمی‌آورد و افراد مغرور و یا افراد تحصیل کرده نیز خوشبخت نیستند. این عبارت می‌گوید خوشبختی از آن افراد متواضع و باحوصله‌ای است که همه چیز را می‌آموزند و اگر چیزی را با دقت یاد بگیرید شما مالک نعمت‌های سرشاری در زندگی خواهید شد که خداوند یا طبیعت در مقابل همه ما قرار داده است. شما پسرانی متکبر، خودبین، خودنما و نادان هستید... باحوصله نیستید. شما به دلیل این که محصولاتان با موفقیت به فروش رسیده است، تصور می‌کنید که موفقیت نصیبتان شده است. شما پسران هنوز تاجر نیستید. شما پسران خوش‌شانسی هستید اما مهارت و تجربه لازم برای تبدیل شانس خود به یک کسب و کار موفق را ندارید. هیچ کس در یک شب صاحب شغلی موفق نمی‌شود. شما چیزهای بیشتری برای یادگیری نیاز دارید و درسی که امروز باید یاد بگیرید این است که اگر پولی بدهکار هستید، صورتحساب آن را پرداخت کنید. مردم از افرادی که صورتحساب خود را نمی‌پردازند، نفرت دارند. دوستان، خانواده‌ها و مشاغل از هم پاشیده‌اند تنها به این دلیل که پول‌های قرض گرفته شده بازپرداخت نشده‌اند. با توجه به اظهارات مالی شرکت شما می‌توانم ببینم که شما به دولت، کارپردازان خود، صاحب ملک و از همه مهم‌تر به کارمندان خود

بدهکار هستید. آن صورت حساب ها را حساب کرده و هم اکنون آنها را پرداخت کنید. تا زمان پرداخت این صورت حسابها کار دیگری انجام ندهید. تا زمانی که مالیات خود و همه کارمندان را پرداخت نکرده‌اید، به اینجا برنگردید. شما در حال تبدیل شدن به یک تاجر و بازرگان شلخته هستید و تاجری ثروتمند و موفق نخواهید شد. همین حالا از اینجا بروید و تا زمانی که کاری را که به شما گفته‌ام انجام ن داده‌اید، برنگردید.»

همانطور که گفتم پدر پولدار در طول سال ها بارها مرا به فکر کردن و می داشت، اما این درس ویژه از پدر پولدار به یاد ماندنی بود. وقتی در را پشت سرم می بستم، می توانستم احساس کنم که این درس ویژه در حال نفوذ به درونم هست... درسی که هرگز آن را فراموش نخواهم کرد. اگرچه من ضرر می کردم، اما می دانستم که این درس یک درس مهم است... زیرا اگر مهم نبود، پدر پولدار اینقدر عصبانی نمی شد و یا کاملاً بی رحمانه رفتار نمی کرد. من سی و دو سال سن داشتم و به اندازه ای بزرگ شده بودم که این درس سخت و هیجانی را تجربه کنم و به اندازه کافی عقل و هوش داشتم که بدانم چیزهای مهمی را باید یاد بگیرم.

با گذشت سالها، پدر پولدار همچنان درس حقیقت و راستی را بارها تدریس می کرد. او اغلب به پسرش و من می گفت: «بسیاری از افراد، از جوانان سؤال می کنند»، وقتی بزرگ می شوید، می خواهید چه کاره باشید؟ «وقتی این سؤال را می پرسند، معمولاً می پرسند که کودک می خواهد چه حرفه ای را دنبال کند. من شخصاً اهمیتی نمی دهم که وقتی بزرگ شدید چه کار انجام خواهید داد. برای من مهم نیست که شما یک